فصل‌نامهٔ تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد بوشهر
شماره پیاپی: دهم ـ زمستان ۱۳۹۰
از صفحهٔ ۱۲۹ تا ۱۵۲

خاتون حصاری*

(بررسی جایگاه اجتماعی و حقوق زنان) در مثنوی‌های لیلی و مجنون و خسرو و شیرین

دکتر میراسماعیل قاضی شیراز[1]
استادیار زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی ورامین ـ پیشوا

چکیده:

زنان، همان خواهران و مادران و دختران و همسران ما هستند که از دیدگاه ما، مردان، پاک‌ترین و نجیب‌ترین و زیباترین و دوست داشتنی ترین انسان‌های روی زمین‌اند و هیچ گونه بد گمانی یا بد اندیشی درباره‌ی آنها را بر نمی تابیم، امااز زمان‌های باستان، دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی برابری حقوق و آزادی زن ومرد مطرح است. متأسفانه، بنیاد این بحث‌ها وداوری‌ها بر نوعی کج اندیشی استوار است که همان تصور نادرست برتری مرد بر زن است وچون خشت اول کج نهاده شده است، حاصل تمام این مباحث هم نادرست بوده است و اگر این تصور باطل اصلاح نشود، سخن هم به جایگاه اصیل خود بر نمی‌گردد. خوشبختانه درآثار ادبی ما به این مهم توجه شده است، در شاه‌نامه‌ی فردوسی، بسیاری از چهره‌های حماسی زنان، بر مردان پیشی می‌گیرند و تدبیر و چاره اندیشی آنان، شگفت انگیز و کارساز است.

گروهی بی‌هیچ دلیلی مرد را مظهر کمال انسانیت می‌دانند وزنان را از لحاظ جنسی و فکری کمتر می‌بینند، بی آنکه به این نکته‌ی مهم بیندیشند: چه کسی گفته است، مرد انسان کامل است ؟! و زن نمی‌تواند با او برابر باشد!

نظامی در دو مثنوی معروف خود، جایگاه های اجتماعی متفاوت زنان را به تصویر کشیده است. لیلی که اسیر سنت‌های خانوادگی و قبیله‌ای عرب است و شیرین که در جامعه‌ی نسبتاً آزاد ایران و ارمن پرورش یافته است، هر یک اصالت و نجابت خود را به گونه ای دیگر به نمایش می‌گذارند.

واژه‌های کلیدی: لیلی، شیرین، زن، آزادی، اسارت

---

* - تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۲۰
1 - پست الکترونیکی: Di.ghazishiraz@yahoo.com

مقدمه

شاید نظامی از معدود شاعران و اندیشمندان ایرانی است که به تأثیر عوامل اجتماعی در شکل گیری شخصیت افراد و گروه‌های مختلف عمیقاً توجه کرده است. هم اوست که در اسکندرنامه، شهر آرمانی خودرا چنان تصویر کرده است که درآن دزدی و دروغ و ریا و جاه طلبی و مال اندوزی و برتری جویی وجود ندارد زیرا همه در اموال یکدیگر شریکند و هیچ کس بیش از دیگری ندارد و نمی‌تواند داشته باشد به همین جهت بیماری‌های اجتماعی که بعضی از آنها را نام بردیم و ناشی از نابرابری هاست در آنجا وجود ندارد و دکان ها قفل ندارند و در خانه‌ها به روی همگان باز است و هیچ‌کس از دزد هراسی ندارد و شهر، خود به خود در امنیت کامل به سر می‌برد. هرچند دیدگاه نظامی در آفریدن و تصویر آرمان شهرش، ابتدایی و به دور از قواعد علوم اجتماعی و اقتصادی است، اما رؤیایی در عالم بیداری است که آرزو و آرمان عالی شاعر به خصوص در مورد تأثیر عرف و عادت‌های جامعه بر زندگی آحاد مردم تأمل برانگیز است.

مثنوی‌های لیلی و مجنون و خسرو و شیرین به لحاظ شخصیت پردازی و لحن و طراحی داستان، تفاوت چندانی ندارند، حال آنکه محیط طبیعی و قوانین اجتماعی حاکم بر جامعه‌ای که قهر مانان داستان ها در آن زندگی می‌کنند کاملا متفاوت است. چنانکه لیلی و مجنون در میان قبیله‌های عرب و در بیابان و ریگزارها و وادی‌های عربستان زندگی می کنند ولی شیرین و خسرو در یک جامعه‌ی کاملا پیشرفته وقانون‌مند و دردامن طبیعتی سرشار از نعمت و فراوانی و آب و جنگل، روزگار می‌گذرانند. آیا تغییر صحنه‌های داستان ها تصادفی بوده است آیا نظامی هیچ‌گونه قصد و نیتی از این تغییر نداشته است؟ بررسی ومقایسه‌ی علمی این دو داستان به این سؤال‌ها پاسخ خواهد داد.

خسرو با همه‌ی غرور پادشاهی که دارد در نگاهش به معشوق، آلوده نظر نیست چنانکه چشم از شیرین که در چشمه در حال شستشو است برمی‌گرداند. و همین پاکی نگاه در مجنون هم دیده می‌شود مجنون هم رعایت حرمت حریم یار را واجب می‌داند هر چند هرروز به طواف کوی آن ماه می‌رود.

مجنـــون غریـــب دل‌شکـسته دریـــای زجـــوش نـانشـسته
یاری دو سه‌داشـت دل رمیـده چـون او همه واقـــعه رسـیده
با آن دوسه یار هـر سحرگـــاه رفتی به طـواف کـوی آن مـاه

(دستگردی، لیلی و مجنون، ص۶۶)

واژگانی که نظامی در ابیات فوق به کار می‌برد (سحرگاه، طواف، واقعه) کاملا به لحاظ عرفانی معنی دار است. و واژگان مقدس دینی‌اند، گویا طواف کوی لیلی، طواف خانه‌ی خدارا به خاطر شاعر می‌آورد یا شاعر می‌خواهد خواننده را با خود به حال وهوای طواف حرم ببرد.

در هرحال، این نکته که عاشق باید آلوده نظر نباشد و نگاه عاشق باید پاک و معصوم باشد ناشی از تربیت اجتماعی و فرهنگ مذهبی مردم است که در عرب و عجم یکسان مورد توجه قرار می‌گیرد.

چشم آلوده نظراز رخ جانان دور اسـت بر رخ او نظـر از آیینـه‌ی پـاک انـداز

(دیوان حافظ)

هدف اصلی ما از نوشتن این مقاله، آن است که به روش علمی روشن کنیم آیا نظامی به عمد این دو مثنوی را دردو محیط متفاوت (جامعه بدوی و قبیله نشین عرب و جامعه‌ی متمدن و پیشرفته ی ایران و ارمن) طراحی کرده است یا خیر؟ و اگر چنین است تأثیر محیط بر زندگی و عشق این قهرمانان چگونه است؟ برای اینکه مسأله را به گونه‌ای روش مند تحلیل کنیم بهتر است در آغاز کار به خلاصه‌ای از داستان‌ها بپردازیم و وقایع مهم را درهر دو مثنوی بررسی کنیم.

بررسی عناصر اصلی داستان‌های لیلی و مجنون و خسرو و شیرین

درون مایه‌ی هر دو داستان، مبتنی بر عشقی پاک و ملکوتی است که ویژگی برجسته‌ی آن، وفاداری تا پای جان (بخصوص از طرف لیلی و شیرین و مجنون) است، خسرو در انتخاب پادشاهی جهان و شاهنشاهی عشق، گرفتاری‌هایی دارد و عشقش بیش ازآنکه عارفانه باشد، شاهانه است.

لیلی و مجنون به روایت نظامی در سنین طفولیت در مکتبی مختلط به هم دل می‌بازند و در این پیوند عاشقانه که بیشتر از طریق نگاه، شکل گرفته است و کاملا کودکانه و معصومانه است، به شمشیر تعصب و جاهلیت از هم جدا می‌شوند و این جدایی تا پایان عمرشان ادامه پیدا می‌کند و مجنون حتی حق گذربه دیار یار را ندارد و لیلی در فراق مجنون تا پای جان به عشق خود وفادار می‌ماند و شرح این تنهایی از قلم سحر انگیز نظامی، سیلاب اشک از چشمان خوانندگان سرازیر می سازد و هیچ انسان صبور و پر طاقتی، توان صبر و شکیب ندارد.

خسرو پرویز از دیدن تصویر شیرین، شاه‌زاده‌ی ارمن که شاپور ندیم خسرو دربازگشت از سفر ارمن، با جادوی هنرش، آن را آفریده و به خسرو تقدیم داشته است، به گونه‌ای عجیب، عاشق شیرین می‌شود و ماجرا به خواهش پادشاه و به پای مردی شاپور ادامه می‌یابد و این بار قلم شاپور اعجاز دیگری می‌کند و تصویر چهره‌ی خسرو، شیرین را به وادی عشق می‌کشاند، عشقی پاک و گستاخانه که به دلیل تربیت خاص شیرین و شرایط محیطی و اجتماعی حاکم بر سرزمین ارمن وایران، و شاید طبقات اجتماعی شاهانه‌ی هردو طرف، از نوعی دیگر است و رنگ و بوی خاصی دارد که دل و جان را به وجد وشور و نشاط وا می‌دارد که کامیابی‌ها و ناکامی‌هایش، همه زندگی و سرفرازی است.

لیلی، در تنهایی می نالد و راز عشقش را بر کسی نمی‌گشاید و حتی تا روز مرگش به مادرش اظهار نمی‌کند تا آنجا که تظاهر به قبول شوهری می‌کند که پدرش انتخاب کرده است (هرچند جز یک سیلی آبدار، نصیب شوهر بی‌چاره نمی‌شود). اما شیرین مانند شیر، می‌رزمد و سوار بر اسب از دیار خود به سوی سرزمین معشوق می‌تازد و به دنبال آن است که سرنوشت خود را به دست خود بسازد. به بهانه‌ی شکار، همراهان را جای می‌گذارد و به سوی مداین که پایتخت ساسانیان بود، می‌گریزد و یارانش به دنبالش می روند ولی به گردش نمی‌رسند.

بسی چون سایه دنبـالش دویدنـد ز سایه در گـذر گـردش ندیدنـد

(خسرو شیرین ص۷۶)

جالب است که شیرین این سفر را با لباس مردانه آغاز کرده است و نظامی اشاره می‌کند که شیرین در واقع برای محافظت از خود عادات و رسوم زنان را (که استفاده از آینه و شانه، نماد و سمبل آن است) رها می‌کند؛ شانه‌اش کوه و جنگل و آینه‌اش دریا می‌شود و او را از دشمن حفظ می‌کند.

نپوشد بـر تـو آن افـسـانه را راز — که در راهی زنی شدجـادویی سـاز
یکـی آیینـه و شـانه درافکـند — به افسونـی به راهش کرد در بنـد
فلک این آینه و آن شانه را جـست — کزین کوه آمد وزان بیشه بررسـت

(خسرو شیرین ص۷۶)

آغاز عشق خسرو و شیرین به هنرشاپور ندیم خسرو مربوط می‌شود، اوست که با هنر نقاشی سحر آمیز خود، تصویری از چهره‌ی زیبای شیرین نقاشی می‌کند و در بازگشت به ایران، به خسرو تقدیم می‌کند و خسرو بی آنکه شیرین را دیده باشد، عاشق و دل‌باخته‌ی او می شود و شاپور مأموریت می‌یابد که با نگاشتن چهره‌ی خسرو و ارائه آن به شیرین، راهی به دل شیرین پیدا کند و این مأموریت، به کمک جادوی هنر شاپور به خوبی انجام می‌گیرد و دل‌دادگی‌ها شکل واقعی پیدا می‌کند.

درداستان لیلی و مجنون، مکتب، نقش اصلی را به عهده دارد و دل باختن و دل بردن از مکتب آغاز می‌شود:

آغاز عشق همراه بامعصومیت: مجنون در۱۰ سالگی به مکتب می‌رود

چـون شـد بـه قیـاس هفـت سـاله — آمـــود بنفـشه گـرد لالـه
کـز هفـت بـه ده رسـید سـالش — افـسانه خلـق شـد جمـالش
هر کـس کـه رخـش زدور دیـدی — بـادی زدعـا بـر اودمیـدی
شـد چـشم پـدر بـه روی او شـاد — از خانـه بـه مکتـبش فرسـتاد

(لیلی و مجنون ص ۶۰)

مکتبی که مجنون می رود، به اصطلاح امروز مختلط است و بچه های خردسال در آن حضور دارند و لیلی هم یکی از شاگردان همان مکتب است.

با آن پسران خرد پیوند هم لوح نشسته دختری‌چند

(همان ، ص ۶۰)

هر یک زقبیله ای و جایی جمع آمده در ادب سرایی
قیس هنری به علم خواندن یاقوت لبش به در فشاندن
بود از صدف دگر قبیله ناسفته دریش هم طویله
... در هر دلی از هواش میلی گیسوش چو لیل و نام لیلی

(همان ، ص ۶۱)

عشق کودکانه و خام و بی پروایی لیلی ومجنون و افتادن این داستان بر سر زبان‌ها، باقی داستان را شکل می‌دهد:

سعی لیلی و مجنون برای پنهان نگه‌داشتن راز عشق، بی نتیجه می‌ماند و دل‌دادگی‌ها و ناشکیبایی مجنون و جدایی لیلی از مجنون، داستان را جذاب‌تر می‌کند:

...چون شیفته گشت قیس را کار در چنبر عشق شد گرفتار
از عشق جمال آن دلارام نگرفت به هیچ منزل آرام
در صحبت آن نگار زیبا می بود و لیک ناشکیبا
یک‌باره دلش ز پا درافتاد هم خیک درید وهم خرافتاد
وآنان که نیوفتاده بودند مجنون لقبش نهاده بودند
از بسکه سخن به طعنه گفتند از شیفته، ماه نو نهفتند

(همان ، ص۶۴)

اسارت لیلی در قید و بندهای قبیله ای خانواده، شیفتگی مجنون را بیشتر می‌کند و تلاش برای دیدن لیلی، حاصلی جز بدنامی مجنون ندارد .

لیلی چو بریده شد ز مجنون می ریخت زدیده در مکنون
مجنون چو ندید روی لیلی از هر مژه ای گشاد سیلی

(لیلی و مجنون، ص۶۷)

رعایت حریم و حرمت یار از جانب مجنون سبب می شد که هر روز به طواف کوی آن ماه (که رمزی از طواف دور خانه خداست) می رفت.

تقدس نام لیلی و دل‌بستگی مجنون به نام لیلی وبی توجهی مجنون به هر سخنی غیر از نام و یاد لیلی، در حقیقت رمزی از اخلاص عارفانه و ذکر نام خدا و بسم الله است. چنانکه خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «به نام او که هم یاداست هم یادگار» (خواجه عبدانصاری، مناجات نامه)

بیرون زحساب نام لیلی — با هیچ سخن نداشت میلی
هر کس که جز این سخن گشادی — نشنودی و پاسخی ندادی

(لیلی و مجنون، ص ۶۶)

دست افشانی و آواز خوانی مجنون بر بالای کوه نجد (که یاد آور مناسک حج و سعی بین صفا و مروه، دعای عرفه وغار حرا و ...) است.

لیلی به مجنون خطاب می کند که اگر آتش عشق تو نبود سیلاب غمت مرا می‌ربود. واگر آب دو دیده‌ی من نبود، آتش غم تو، دلم را به زاری می‌سوزاند.

... گر آتش عشق تو نبودی — سیلاب غمت مرا ربودی
ور آب دودیده نیستی یار — دل سوختی آتش غمت زار
... ای درد و غم تو راحت دل — هم مرهم و هم جراحت دل

(همان، ص۶۷)

نظامی از زبان مجنون به آفت چشم بد اشاره می‌کند واینکه چشم رسیدگی سبب شد که من تورا از دست دادم و به زیبایی خاص به لزوم حجاب و برقع اشاره می‌کند: (ضرورت حجاب)

نیلی که کشند گرد رخسار — هست از پی چشم زخم اغیار
خورشید که نیلگون حروفست — هم چشم رسیده‌ی کسوفست

هـر گـنج کـه برقـعی نپـوشـــد در بـردن آن جـــهان بکوشـــد[۱]

(ص۶۷)

رفتن مجنون به نظاره‌ی لیلی (رمز طواف بر گرد خانه‌ی یار و اشاره به لبیک گفتن زائران و گشتن به گرد خانه‌ی خدا) کلمه‌ی «بیت » در این بیت، ایهام لطیفی دارد.

آمد به دیـار یـار پـویـــان لبیک زنان و بیـت گویـان

(ص۶۸)

دریدن پیراهن صبر مجنون و گذار مستانه‌ی او به خرگاه یار

... می‌شد سوی یـار دل رمیـــده پیـــراهن صـــابری دریـــده

... چون کاردلش زدست بگذشت بـر خرگـه یـار مـست بگذشـت

(همان، ص ۶۸)

لیلی به رسم عرب در خرگاه نشسته و کله بند خرگاه را باز کرده و مجنون با حفظ حرمت یار از هجران و دوری یار گلایه آغاز کرده است.

لیلی چو ستاره در عماری مجنون چو فلک به پرده داری

(ص۶۸)

هنر نمایی نظامی در وصف حالات درونی لیلی و مجنون و مقایسه آن دو که مجنون به عطر و بوی عشق لیلی سرمست است ولی رقیبان به این هم رضایت نمی‌دهند و آن دو را به طور کلی از هم جدا می‌کنند.

لیلـی نه کـه صـبح گیتـی افـروز مجنون نه که شمع‌خویشتن سوز

لیلـــی بگـذار، بـــاغ در بـــاغ مجـنون غلـــطم کـه داغ بـر داغ

قانع شـده ایـن از آن بـــه بـویی وان راضـی از آن به جسـتجویی

از بیـــم تجـــسس رقیـــبان سازنده ز دور چـــون غـــریبان

تا چرخ بـدین بهانـه برخاســت کان یک نظر از میانه برخاســت

(ص۶۹)

---

[۱]- یادآور بیتی از مولوی است : «دانه پنهان کن به کلی دام شو غنچه پنهان کن گیاه بام شو» (مثنوی معنوی)

مراسم خواستگاری و پاسخ منفی:

پس از بسته شدن هرگونه ارتباط و پیوند نهانی میان دو دل‌داده، و شدت گرفتن بی‌تابی مجنون، پدر مجنون به عاشق بودن پسرش آگاه می‌شود و تصمیم به خواستگاری لیلی طبق رسوم عرب از پدرلیلی می‌گیرد که پدرلیلی (به جای لیلی) پاسخ منفی می‌دهد و بهانه‌اش حفظ آبروی خانواده‌اش از حرف مردم است. که نگویند فلانی دخترش را به یک دیوانه نکاح کرده است و جالب است که در این خواستگاری، هیچ‌کس نظر لیلی را نمی پرسد که هیچ، حتی هیچ‌کس به فکر او هم نیست.

چون قصه شنید قصد آن کرد — کز چهره‌ی گل فشاند آن‌گرد
آن دُر که جهان بدو فروزد — بر تاج مراد خود بدوزد
وان زینت قوم را به صد زَین — خواهد ز برای قرهٔ العین

(ص ۶۹-۷۰)

قبیله‌ی لیلی هم از آمدن پدر و قبیله مجنون خوش‌حال شدند و از سید عامری خواستند که خواهش خودرا بگوید: اما وقتی او اظهار می‌کند که قصدش خواستگاری لیلی برای فرزندش می‌باشد پدر لیلی می‌گوید:

فرزند تو گرچه هست پدرام — فرخ نبود چو هست خود کام [1]
دیوانگیی همی نماید — دیوانه حریف ما نشاید
... تا او نشود درست گوهر — این قصه نگفتنی است دیگر
... دانی که عرب چه عیب جویند — این کار کنم مرا چه گویند
با من بکن این سخن فراموش — ختم است براین‌وگشت‌خاموش

(همان، ص ۷۲)

وقتی عامریان این سخن را شنیدند خواستند به معالجه‌ی مجنون بپردازند و برای مداوای او پول خرج کنند و نصیحتش کردند و ... پیشنهاد انتخاب یار دیگری از زیبا رویان قبیله را دادند که مجنون را عاشق‌تر و دیوانه‌تر کرد و جواب داد:

---

[1]- خودکام به معنی دیوانه، یادآور این مصراع است از حافظ : همه کارم زخود کامی به بد نامی کشید آخر

مجنون چو شنید پند خویشان　　از تلخی پند شد پریشـــان
زد دست و دریـد پیـــرهن را　　که این مرده چه می‌کند کفن را

(همان، ص۷۳)

نظامی اندیشمندی فراتر از زمان خود

نظامی، شاعری است که اندیشه‌های حکیمانه اش، فراتر از محدوده ی درک و دریافت زمان خودش بوده است و درون مایه‌ی داستان‌های او، نگرشی تازه و بدیع به حیات و نظام اجتماعی رایج و متداول است و به گفته‌ی حافظ «از خلاف آمد عادت» کام می طلبد. و رسوم و قوانین و عرف جوامع مختلف را بادیدی انتقادی می نگرد ودرپی آن است که داستان هایش، سبب تحولی عظیم در تفکر و اندیشه های خوانندگان و به گونه‌ای خیزش و قیام آنان به اصلاح عادات و رسوم و آیین های ظالمانه بشود که به علت عادی بودن و تکراری بودن نه تنها مورد اعتراض قرار نمی گرفت بلکه به عنوان یک ضرورت در جامعه ی آن روزگار پذیرفته شده بود.

دو قرن بعد از نظامی ، حافظ بزرگ در غزلی چنین سرود :

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من　　کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

(حافظ، دیوان)

کریشنا مورتی یکی از فیلسوفان معاصر هند، نیز تلاش فراوانی کرد تا این حقیقت رابه مردم جهان بقبولاند که بسیاری از قوانین و آیین‌های اجتماعی، به دلیل عادت و تکرار پذیرفته شده‌اند وبه اصطلاح جزو حقایق مسلم و بدیهی درآمده‌اند، در حالی‌که اگر از حجاب عادت، عبور کنیم، دیگر پذیرفتنی نخواهد بود، مثلاً اگر پوشاک و پوشش گروهی و یا قشری ازجامعه با گروه و قشر دیگر متفاوت است. این امر لزوماً به معنی حقانیت یا مطلوبیت و ارجحیّت یکی بردیگری نیست یا غذاهایی که در کشوری مانند چین و ژاپن به عنوان بهترین غذا عرضه می‌شوند، در کشورهایی مثل ایران، به هیچ وجه خوردنی نیستند. رسوم و آیین‌ها و حتی قوانین هم چنین‌اند مثلاً

بالباس و پوشاک زنان اروپایی، در خیابان‌های ممالک مسلمان نمی‌توان ظاهر شد و لباس زنان مسلمان برای کشورهای اروپایی غیرعادی جلوه می‌کند.

در روزگاران قدیم، زندگی زناشویی خیلی ساده‌تر بود مثلاً اگر زنی به خانه‌ی مردی می‌رفت همه‌ی خواست‌ها و خواهش‌های اورا می‌پذیرفت و زن هیچ خواسته‌ای جز تهیه‌ی مسکن و پرداخت نفقه، آن هم مطابق میل شوهر نداشت.

خلاصه آن که انسان امروز لحظه به لحظه تحول پیدا می‌کند و هزاران عامل مستقیم و غیر مستقیم در این تغییرات مؤثرند، عوامل فرهنگی و رسانه‌ای که امروز در دسترس همگان قراردارد قطعاً بی اثر نیست، و جهان خود، هر لحظه رنگ و لوئی دیگر پیدا می‌کند به همین نسبت، صاحب نظران امروز با اندیشمندان قدیمی فاصله‌ای معنی‌دار پیدا کرده‌اند.

همه اندیشمندان و شاعران و نویسندگان قدیمی ایران در مورد زنان تقریباً یکسان می‌اندیشیدند و خیلی کم بودند کسانی که زن را با مرد برابر بدانند. اما موقعیت و اعتبار زنان در جوامع مختلف با توجه به قشر و طبقه‌ای که به آن تعلق داشتند متفاوت بود.

نظامی، یکی از معدود اندیشمندانی است که صدها سال پیش و در شرایط جوامع بسته‌ی آن روزگاران به موقعیت اجتماعی زنان و محیط پرورش و زندگی آنها پرداخته است و بر این اساس دو داستان متفاوت از دوزن زیبا، روایت کرده است.

طرح و ساختار هر دو داستان شبیه به یکدیگر است: عشق آغاز می‌شود و دشواری‌های بعد از آن رخ می‌نماید و تلاش عاشق و معشوق برای گذشتن از موانع وپیدا شدن یک رقیب عشقی وپایان غم انگیز هر دو داستان همرا ه با مرگ عاشق و معشوق. با این تفاوت که در مثنوی خسرو و شیرین، ابتدا خسرو کشته می‌شود و شیرین بعد از او خود را می‌کشد و در مثنوی لیلی و مجنون ابتدا لیلی می‌میرد و پس از او مجنون بر سر قبرش جان می‌دهد که در اولی فداکاری زن و در مثنوی دوم جان‌نثاری مرد در نهایتِ زیبایی نمایش داده می‌شود.

اما آنچه این دو داستان را از هم‌دیگر ممتاز و مشخص می‌کند در باز پرداخت جزئیات داستان و نشان دادن تفاوت‌های موجود در محیط‌های اجتماعی و فرهنگی داستان‌ها است. شیرین و خسرو هر دو شاه‌زاده‌اند که بعدها به پادشاهی می‌رسند. خسرو از مدعیان سلطنت شکست می‌خورد و فرار می‌کند و شیرین از او می‌خواهد به جای خوش گذرانی برای بازپس گیری حکومت قیام کند و در این میان، مریم دختر پادشاه روم، به عنوان رقیب عشقی شیرین، به همسری خسرو انتخاب می‌شود و کاخ شاهنشاهی را در اختیار می‌گیرد.

شیرین پادشاهی را در ارمن واگذار می‌کند و به دنبال خسرو می‌رود هردو کشور، محیطی مناسب برای آزادی زنان است، شیرین در ارمن به بهانه‌ای از همراهان و سواران دور می‌شود و به سوی ایران می‌تازد، وقتی مهین بانو عمّه و مربی شیرین از این موضوع مطلع می‌شود مانع تعقیب شیرین می‌شود و او را در انتخاب راه زندگی‌اش آزاد می‌گذارد و شیرین در ایران در کوهی ساکن می‌شود که تندیس‌گری به نام فرهاد در آن جا، مشغول مجسمه سازی است و شیرین ضمن گشت و گذار در ان کوه با فرهاد تندیس‌گر آشنا می‌شود و هنر اورا می‌ستاید و فرهاد به شیرین دل می‌بازد ودر واقع رقیب عشقی خسرومی‌شود، تفاوت طبقاتی میان این دو عاشق، کاملاً آشکار است، سنگ‌تراشی در برابر پادشاهی می‌ایستد و بر عشق خود پای می‌افشارد ودر این راه جان خودرا از دست می‌دهد. که خود می‌تواند موضوع تحقیقی دیگر در آثار نظامی باشد.

پرداختن به تأثیر شرایط اجتماعی درآثار نظامی فراوان دیده می‌شود مثلاً در داستان آمدن اسکندر به شهری که در آن دزد نیست و قفل و کلیدی بر در خانه ها ومغازه ها نمی‌زنند وگله‌های گاو و گوسفند بدون نگهبان وچوپان به صحرا و دشت رها می‌شوند. اسکندر شگفت زده و خشمگین از مردم و بزرگان شهر می‌پرسد که چرا مراقب ومواظب مال و حشم خود نیستند وپاسخ بزرگان به وی مبنی بر آنکه، همه‌ی مردم شهر صاحبان و مالکان شهر و دارایی‌های آن هستند و هیچ‌کس بیش از دیگری ندارد و نمی‌تواند داشته باشد، در حقیقت نوعی خیال پردازانه به امکان وجود جوامع

اشتراکی با حذف همه‌ی امتیازات طبقاتی است که هر چند غیر ممکن به نظر می‌آید، ولی طرح آن، از نوعی نگرش اجتماع گرایانه‌ی نظامی حکایت می‌کند که به باور او در صورت تغییر ارزش‌های اجتماعی از مال ومقام به برادری و برابری، انگیزه‌های جرم از بین خواهد رفت.

آشنایی لیلی و مجنون در سنین کودکی و در مکتب آغاز می‌شود و هر دو فرزندان رؤسای قبیله‌اند، خانواده‌ی لیلی برای حفظ آبرو از ادامه تحصیل دخترشان جلوگیری می‌کنند ومجنون چنان شیفته و دل‌باخته‌ی لیلی است که دیگر نمی‌تواند به تحصیل و درس بپردازد و لیلی در حصار خانه محصور می‌شود واین دو عاشق، به ظالمانه‌ترین شیوه از دیدار یکدیگر محروم می‌شوند و کار به جایی می‌رسد که مجنون از ورود به کوی و محله‌ی لیلی هم محروم می‌شود و به ناچار حرکات جنون آمیز از خود نشان می‌دهد.

خواستگاری پدر مجنون، مورد پذیرش پدر لیلی قرار نمی‌گیرد زیرا پدر لیلی در پی نام و ننگ است و به بهانه‌ی اینکه مجنون دیوانه است و باعث بدنامی خانواده او خواهد شد. درخواست پدر مجنون را نمی‌پذیرد. مجنون سر به بیابان و صحرا می‌گذارد و با وحوش بیابان انس والفت می‌گیرد و از انسان‌هایی که تا این اندازه ستمگر و بی‌رحم‌اند دوری می‌گزیند دراین میان نوفل، وعده می‌دهد که لیلی را به مجنون برساند و تلاش او به شکست می‌انجامد و پدر لیلی بدون آنکه دخترش بخواهد، برای او شوهر اختیار می‌کند و لیلی در حجله چنان سیلی محکم به صورت شوهر تحمیلی می‌کوبد که آن مرد بدبخت می‌پذیرد که به نام لیلی قناعت کند و هرگز به او نزدیک نشود زیرا که آشکار شدن این راز با توجه به آیین و رسوم قبیله، به فاجعه‌ی وحشتناکی منجر می‌شد و به نظر می‌رسد که آن مرد بی‌چاره هم در حصار و زندان قوانین قبیله تا هنگام مرگ، محصور می‌ماند و رنج و عذابی را تحمل می‌کند که نمی‌توانست به زبان بیاورد و لیلی همچنان عاشق و دل‌باخته‌ی مجنون می‌ماند و عرف و آیین قبیله‌ای به او اجازه نمی‌دهد حتی درد دلش را به مادرش بگوید تا آنکه در آخرین لحظه‌های حیات خود به مادرش اقرار می‌کند که تمام مدت، عاشق مجنون بوده است.

تصویر زن در آینه‌ی خاطر شاعران

در شرح تفصیلی این داستان‌ها به نکات مهم ومعتبری بر می‌خوریم که هر یک به لحاظ مطالعات جامعه شناسی و مردم شناسی بسیار بسیار قابل توجه‌اند. که ما در این مقاله به برخی از آنها می‌پردازیم، اما در ابتدای این بحث لازم است به دیدگاه‌های شاعران گذشته ایران در مورد زنان اشاره‌ای کنیم.

شاید در ادبیات هیچ ملتی، این همه تعریف وتوصیف از زیبایی و خوی نیک و مهربانی زنان که در ادبیات ایران ثبت شده است وجود نداشته باشداما به شرطی که زن به عنوان مادر یا همسر یا خواهر و دختر و خلاصه، یکی از محارم و نزدیکان ما باشد.

زنان قهرمان و حماسه آفرین نیز در نظم و نثر کم نیستند. اما فرهنگ غالب در کشورهای شرقی مبتنی بر سرزنش و ملامت زنان بوده است و زن نماد بی وفایی ومکر و فریب به حساب آمده است. دکتر کزازی در صفحه‌ی ۳۳۸ نامه‌ی باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی) در زیر ابیات ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۴ می‌نویسد: « نکته‌ی دیگر شایسته درنگ و ژرف کاوی، دراین بیت‌ها، دید و داوری درباره‌ی زن است. در ادب فارسی این داوری و دید بیشتر بدبینانه و نکوهشبار است و به زیان زن. و در آن نمونه‌هایی بسیار می‌توان یافت که در نکوهش زنان سروده شده است. در آن میان، تنها به یادکرد سروده‌ای از خاقانی بسنده می‌کنم که نمونه‌ای نیک بر جسته و آشکار است:

مرا به زادن دختر، چـه خـــرمی‌زاید؟ که کاش مادر من هم نزادی از مادر
سخن که زاده‌ی خاقانی است دیر زیاد که آن زنه فلک آمد نه از چهار گهر

(خاقانی، به نقل از نامه‌ی باستان، ص ۳۳۸)

اما در گیرا گیر نکوهش زنان در ادب پارسی، راست ان است که در شاهنامه، هر جای به سخنی در نکوهش زنان باز می‌خوریم، آن سخن از دهانپ یکی از قهرمانان شاهنامه برمی‌آید ورای و دیدگاه اوست درباره‌ی زن، نه دید وداوری فرزانه‌ی توس؛ زیرا فردوسی، بدان سان که از این پیش نوشته آمده است، باخرده بینی و پروایی آیینی

همواره کوشیده است که آنچه را که در آبشخورهای شاه‌نامه بوده است، بی هیچ فزود و کاست بسراید.

براین پایه آنچه نیز از دهان «چهره‌های» این نامور نامه ی باستان بر می‌آید، دید وداوری چهره های آنان است واستاد توس، به ناچار با این داوری و دید هم‌داستان و هم رای نمی‌تواند بود؛ نمونه را اسفند یار بدین گونه درباره زن می‌اندیشد و داوری می‌کند، آن‌گاه که خشمگین و تافته با مام خویش، کتایون، سخن می‌گوید:

چنین گفت با مادر اسفندیـار — که: «نیکو زد این داستان شهریار،
که پیش زنان راز هرگز نگوی — چو گفتی؛ سخن بازیابی به کوی؛
مکـــن نیز کاری به فرمان زن — کـه هرگـز نیابـی زنی رایـزن.»

سخنی شگفت و بر گزاف نخواهد بود اگر گفته آید که: در این نامه‌ی سپند و ورجاوند، زنان، به هیچ روی، فروتر از مردان نیستند و «گونه‌ی دوم» به شمار نمی‌آیند؛ زنانی از گونه «کردیه» خواهر بهرام چوبینه؛ حتی، زنان شاه‌نامه درکاردانی و چاره‌جویی و آینده نگری، از مردان پیش و بیشند؛ نیز حتی در رزم و جنگاوری که قلمرو چهره مردان است و «نازشگاه» آنان، با آنان پهلو می‌توانند زد، نمونه‌ای از زنان جنگاور، گردآفرید است که به دلاوری و شایستگی با گردی مردافکن و شیراوژن چون سهراب که پشت پهلوانی بی‌مانند چون رستم را به خاک می‌مالد، نبرد می‌آزماید و تیز و تازش او را تاب می‌آورد.

از شاه‌نامه که بگذریم، شعرای دیگر هم در باره ی زن سخن گفته اند که در میان آنان، نظامی و سعدی، برخوردی منطقی دارند ولی بعضی از شعرای قدیم مثل اوحدی و جامی و فخرالدین اسعد، بسیار متعصبانه سخن می‌گویند. اینک ابیاتی از چند شاعر را که رحیم عفیفی در کتاب مثل‌ها و حکمت‌ها نقل کرده است عیناً از آن کتاب می‌آوریم تا خواننده عزیز خود قضاوت کند:

-۱

چه نیکو گفت موبد پیش هوشنگ — زنان را آز بیـش از شرم و فرهنگ

زنـــان در آفرینـــش نـا تمامنـد از آن رو خویش کام و زشت نامند

(فخرالدین اسعد گرگانی، ویس ورامین ۱۳۰)

-۲

زنان نازک دلند و سست رایند به هرخو چو ن برآری شان برایند

زن ارچه زیرک و هوشیـــار باشد زبـــون مرد خوش گفتار باشـــد

(فخرالدین اسعد، ویس ورامین ۴۸)

-۳

زن بـد را قلـم بـه دسـت مـده دسـت خـود را قلـم کنـی بهتـر

زان‌کـه شـوهر شـود سـیه جامـه بـه کـه خـاتون کنـد سـیه نامـه

(اوحدی دیوان ک ۵۲۶)

-۴

زن چو مار است زخم خود بزند بر سرش نیک زن که بد نزند

مارت ابلیس در بهشـت کنـد تا تـو را پای‌بنـد کشت کند

نـرمی و نقش مـار گـرزه بهل زهـر دنبال بین و زهره‌ی دل

(اوحدی دیوان ک ۵۲۷)

-۵

چاره نبـود اهـل شـهوت را ز زن صحبت زن هست بیخ عمـر کـن

زن چه باشد ناقصی در عقل و دین هیچ ناقص نیست در عالم چنـین

برسـر خـوان عطـای ذوالمـنن نیست کافر نعمتـی بـدتر ز زن

(جامی هفت اورنگ ۳۳۰)

-۶

زن چوخطاط شد بگیرد هم همچـو بلقیس عـرش را به قلم

کاغذ او کفـن، دواتـش گور بس بود گـر کند به دانش زور؟

آن کـه بی نامه نام‌ها بد کرد نامه خوانی کند چه خواهدکرد؟

(اوحدی دیوان ک ۵۲۶)

در این میان، شنیدن حرف مریم همسر خسرو درباره «زن» شاید جالب‌تر باشد مریم شفاعت خسرو را در مورد شیرین نمی‌پذیرد و آنگاه برای توجیه سخن خود از فریب کاری ودورویی زنان، می‌گوید:

بسا زن که اوصد از پنجه نداند — عطارد را به زرق از ره براند
زنا ن مانند ریحان سفالند — درون سو خبث و بیرون سو جمالند
نشاید یافتن در هیچ بر زن — وفا در اسب و در شمشیر و در زن
وفا مردیست برزن چون توان بست — چوزن گفتی بشوی از مردمی دست
بسی کردند مردان چاره سازی — ندیدند از یکی زن راست سازی
زن از پهلوی چپ گویند بر خاست — مجوی از جانب چپ جانب راست

(خسرو شیرین ص ۱۹۷-۱۹۶)

فاطمه علایی رحمانی، مؤلف کتاب «زن از دیدگاه نهج البلاغه» می گوید:«قرآن ماهیت زن ومرد را یک چیز می‌شمارد: "یا ایّهاالنّاس انّا خلقناکم مِن ذکرٍ و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لِتعارفوا انَّ اکرمکُم عِندالله اتقاکُم (سوره حجرات آیه ۱۳) واز دیدگاه نهج البلاغه «زن گلی خوشبو است: چنانکه فرمود: «المرأة ریحانة » (نهج البلاغه). و نیز قران مجید، مرد و زن را در همه‌ی صفات عالی انسان یکی دانسته است (رک: س احزاب آیه ۳۵)

زن از دید گاه هجویری مؤلف کشف المحجوب هم جالب است او می‌گوید:

"... در جمله نخستین فتنه‌ای که بر آدم مقدر بود اصل آن از زنی بود اندر بهشت و نخست فتنه‌ای که اندر دنیا پدیدار آمد یعنی هابیل و قابیل هم از زنی بود و چون خداوند تبارک وتعالی دو فرشته را خواست تا عذاب کند سبب آن زنی شد والی یومنا هذا همه‌ی فتنه‌های دینی و دنیایی ایشانند قوله عم ماترکت بعدی فتنهٔ اضرُ علی الرجال من النساء هیچ فتنه نگذاشتم پس از خود زیان‌کارتر بر مردان از زنان و مرا که علی بن عثمان الجلابی ام از پس آنکه یازده سال از آفت تزویج نگاه داشته بود، تقدیر کرد تا به فتنه در افتادم و ظاهر و باطنم اسیر صفتی شد که با من کردند بی از آنکه رؤیت بوده بود و یک سال مستغرق آن بودم چنان‌که نزدیک بودی دین بر من تباه شدی تا حق

تعالی به کمال فضل و تمام لطف خود عصمت خود به استقبال دل بی‌چاره‌ی من فرستاد و به رحمت خلاصی ارزانی داشت **والحمدالله علی جزیل نعمائه** ... (کشف المحجوب صص ۴۷۶-۴۷۵)

حرف و حدیث‌هایی ازاین دست، در بیشتر متون قدیم فارسی و حتی زبان‌های محلی، فراوان یافت می‌شود. در کلیله و دمنه می‌خوانیم :« حکما گویند بر سه کار اقدام ننماید مگر نادان: صحبت سلطان و چشیدن زهر به گمان و سر گفتن با زنان. (کلیله و دمنه مینوی ص ۶۷)

بعضی از نویسندگان وشاعران معاصر نیز، در مذمت زنان سخن گفته‌اند از جمله رهی معیری چنین گفته است:

زنان چون آتشند از تند خـــویی زن و آتش زیک جنسند گویی
زنان در مکر و حیلت گونه گونند زیـــانند و فریبنـــد و فسونند

(سایه عمر ص ۱۲)

سعدی بزرگ، زن را در بیرون خانه نمی‌پسندد و حتی به مردان توصیه می‌کند که اگر زن به بازار رفت اورا بزنند و حتی زنی که از خانه بیرون می‌رود، بهتر است در گور وقبر باشد:

چو زن راه بازار گیرد بزن وگرنه تو در خانه بنشین چو زن

(بوستان، باب هفتم ، شرح خزائلی ص ۳۳۸)

نظامی در خسرو و شیرین درمقایسه زن و مرد، بی‌درد بودن را نشانه نامردی می‌داند:

نه هر که او زن بود نامرد باشـد زن آن مرد است که او بی درد باشد
بسا رعنا زنا که او شیر مرد است بسا دیبـــا که شیرش در نورد است

(نظامی، خسرو شیرین ص ۴۲۴)

با همه‌ی این‌ها، توجه بسیاری از شاعران معاصر به آزادی زنان و تساوی حقوق آنها با مردان، جلب شده است. شاعرانی مانند ملک الشعرای بهار، پروین اعتصامی، ایرج میرزا و شهریار، سروده‌هایی در این زمینه دارند پروین اعتصامی می‌فرماید:

درآن سرای که زن نیست انس و شفقت نیست — در آن وجود که دل مرد مرده است روان
به هیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت — برای مرد کمال و برای زن نقصان
زن از نخست بود رکن خانه هستی — که ساخت خانه‌ی بی‌پای بست و بی‌بنیان
به گاهواره مادر، به کودکی بس خفت — سپس به مکتب حکمت حکیم شد لقمان

(پروین اعتصامی، دیوان صص ۱۸۸-۱۸۷)

این بحث را با سخنان سیاه شتر سوار که خبر ازدواج لیلی را به مجنون می‌دهد و از بی وفایی زنان سخن می‌راند و عکس العمل شگفت انگیز مجنون که حکایت از عشق عمیق مجنون می‌کند، به پایان می‌برم با این توضیح که قضاوت دیگران در مورد زنان از نوع همین داوری سطحی و دروغین سیاه شتر سوار است که در برابر آتش فشان عشق مجنون، مجبور به انکار حرف‌های خود می‌شود:

ناگه سیهی شتر سواری — بگذشت بر او چو گرزه ماری ...
غرید به شکل نره دیوی — برداشت چو غافلان غریوی ...
آن دوست که دل بدو سپردی — بر دشمنیش گمان نبردی ...
زن گرنه یکی هزار باشد — در عهد کم استوار باشد
چون نقش وفا و عهد بستند — برنام زنان قلم شکستند
چون در بر دیگری نشیند — خواهد که دگر تورا نبیند

(لیلی و مجنون، ص۱۴۴)

مجنون از این خبر بی‌نهایت بی تاب می‌شود و...

مجنون زگزاف آن سیه پوش — بر زد زدل آتشی جگر جوش
از درد دلش که در بر افتاد — از پای چو مرغ در سر افتاد
چندان سرخود بکوفت برسنگ — کز خون همه کوه گشت گلرنگ
افتاد میان سنگ خاره — جان پاره و جامه پاره پاره
آن دیو که آن‌فسون بر آن خواند — از گفته خویشتن خجل ماند ...
آمد به هزار عذر در پیش — که ای من خجل از حکایت خویش
گفتم سخنی دروغ و بدرفت — عفوم کن که‌آن چه رفت خود رفت ...

گـــــرچه دگری نکـاح بستش　　از عـــــهد تو دور نیست دستش
جـــــز نام تو بر زبـان نیارد　　غیر تو کـس از جهان ندارد

(همان، ص ۱۴۵)

رموز عارفان و مباحث جامعه شناسی در مثنوی های نظامی

سؤال مهم دیگری که باید طرح شود این است که ایا، لیلی و مجنون وخسرو و شیرین، رمزی از سلوک در وادی معرفت حق نیستند؟ آیا هر چهار قهرمان، به گونه‌ای شهید راه حق هستند ؟

نظامی که خود مرد دین و دیانت و پارسایی است در طراحی این داستان‌ها، آیا به جنبه‌های معنوی انسان و نقش غریزه و احساس عاشقانه و عواطف انسانی، توجهی ندارد ؟ چگونه است که قهرمانان هر دو مثنوی، به گونه‌ای خارق العاده هم زمان جان می‌دهند فقط لیلی جلوتر از مجنون می‌میرد و شیرین بعد از خسرو جان می‌دهد آیا این پس و پیش مردن‌ها تصادفی است یامفهومی درآن نهفته است؟ پیش از این چند نویسنده‌ی خوب وبا بصیرت، از دیدگاه جامعه شناسی به نقد و نظر درباره این مثنوی‌ها پرداخته‌اند ونظریه های جالبی ارائه داده‌اند ولی هنوز نقد جامعه شناسانه‌ی آثار ادبی، چنان‌که باید جایگاه خودرا باز نیافته است. یا بهتر بگویم مورد پسند و پذیرش اغلب اهل ادب قرار نگرفته است.

درحالی که نظامی یک دانشمند جامعه گرا ست وبه خوبی از تأثیر جامعه بر اخلاق و رفتار آدمیان آگاه است البته بیشتر دانشمندان و ادیبان ما به این گونه مسائل بی‌اعتنا نبودند. سعدی، حافظ، سنایی، ناصر خسرو و حکیم توس بحث‌های بسیار مهمی را دراین زمینه پیش کشیده اند. اما اغلب بحث خودرا با مباحث اخلاقی و اندرز و نصیحت درآمیخته‌اند و مطالب را به شیوه‌ی علمی بررسی نکرده‌اند.

اگر بخواهیم در این زمینه شاهد مثال بیاوریم رشته‌ی سخن ازدست خواهد رفت، یک مطالعه سریع در بوستان سعدی و قصاید سنایی وناصر خسرو و داستان‌های شاه‌نامه، برای اثبات این مدعا کافی است.

دراین میان نظامی، به گونه ای دیگر می‌اندیشد و برای ریشه کن کردن ستم به دنبال جامعه‌ای آرمانی است که در آن برابری حاکم است و برابری خود امنیت و آرامش را به دنبال دارد هر چند به راحتی ممکن نیست.

در مثنوی لیلی و مجنون، رسوم قبیله‌ای را مورد حمله قرار می‌دهد تا تراژدی اندوه‌بار لیلی و مجنون تکرار نشود. پدیده‌ی شومی که از درون آن ازدواج ناخواسته‌ی لیلی با ابن سلام و مرگ ابن سلام زاییده می‌شود که برای لیلی و ابن سلام مصیبتی وحشتناک است. ازدواجی که حاصل آن یک سیلی دردناک برای ابن سلام و یک عمر تظاهر به خوش‌بختی برای لیلی است که هزاران بار سخت‌تر از مرگ است و در مقابل در داستان خسرو و شیرین، عشق نافرجام فرهاد به شیرین است که با حیله‌ی شیطانی عوامل خسرو به مرگ فرهاد می‌انجامد. که به گونه‌ای دیگر یادآور ستم‌های شاهانه و حاکمان مستبد بر رعایای ضعیف به ویژه هنرمندان است.

فرار شیرین از خسرو به هنگام شستن خود در چشمه با استفاده از جوانمردی خسرو که نگاهش را برای لحظه‌ای از شیرین برگردانده بود رازی شگفت انگیز دربردارد که عشق واقعی را از هوس‌های زود گذر مشخص می‌کند. شیرین با اینکه از خسرو خوشش آمده است چون اورا نمی‌شناسد و نمی‌داند که او همان خسرو است که در جستجوی اوست با خود می‌اندیشد که عشق، تقسیم کردنی نیست و باید به سوی عشق حقیقی که شاهنشاه است برود زیرا خسرو را در دو قدمی خودش نمی‌شناسد. یعنی عشق هست ولی معرفت نیست (یار نزدیک تر از من به من است / وین عجب‌تر که من از وی دورم) (سعدی)

به هر حال، خسرو در این مرحله شیرین را از دست می‌دهد و شیرین به عمد او را ناکام می‌گذارد و به دنبال خسرو می‌رود که چند لحظه پیش در کنارش بوده است.

آیا شستشوی شیرین در چشمه، سبب پیدایش معشوق نیست؟ (شستشویی کن و آنگه به خرابات خرام) آیا رها کردن چشمه و سوار شدن بر شبدیز و فرار کردن از خسرو به گونه‌ای از آب حیات در آمدن و ورود در ظلمت نیست؟ شبدیز، شیرین را به مشکوی خسرو می‌برد که از خسرو خالی است و شیرین در آنجا باید به انتظار بماند تا شاه‌زاده برگردد.

به نظر من همه‌ی این صحنه‌ها و اتفاقات از دیدگاه عرفانی قابل تحلیل و توجیه است، اما در این مقال و مجال به آثار نظامی از این زاویه نمی‌نگریم و ترجیح می‌دهیم از دیدگاه جامعه شناختی به آنها نظر بیفکنیم که مفیدتر و کاربردی‌تراست.

شیرین وقتی که تصمیم به فرار از دربار برای جستن یار می‌گیرد همه‌ی کنیزکان وندیمان را که به همراه دارد به بهانه شکار به لباس غلامان در می‌آورد چنان که رسم آن منطقه بوده است که شاه‌دخت‌ها به هنگام شکار لباس مردانه می‌پوشیدند و سر آغج‌ها (روسری‌ها) رااز سر باز می‌کردند.

چو شیرین دیـــد روی مهـــربانان — به چربی گفت با شیـــرین زبانان
که بسم الله به صحرا می خرامـــم — مگر بسمل شود مرغـی به دامـم
بنان از ســـر سر آغج باز کـــردند — دگرگون خدمتش را سـاز کردند
به کـردار کله داران چون نـــوش — قبا بستند یکـــران قصب پـوش
ســـرانجام اسب را پـــرواز دادند — عنان خـود به مرکب باز دادنـد
بت لشکـــرشکن بر پشت شبدیز — سواری تنـــد بود ومرکـبی تیز
چو مرکب گرم کـرد از پیش یاران — برون افتاد از آن هم تک سواران
گمان بردند که اسبش سرکشیده است — ندانستند که او سر در کشیـده است
بسـی چـون سایه دنبالش دویدند — زســـایه در گذر گردش ندیدند

(خسرو و شیرین و حید دستگردی، ص۷۴)

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین مسأله‌ای که در داستان خسرو و شیرین توجه خواننده را به خود جلب می‌کند قدرت تصمیم گیری شیرین وعدم تسلیم و سازش اوست.

چنان‌که در برابر اراده‌ی شاه به شدت مقاومت می‌کند و از هر گونه فریب ونیرنگ می‌گریزد ونقشه‌های فریب کارانه را نقش بر آب می‌کند و در این میان، رقیب عشقی او مریم نیز از ارزش‌های انسانی خود دفاع می‌کند و از اراده شاه مبنی بر پذیرش زنی دیگر به عنوان همسر شاه سر می‌پیچد و شاه را تهدید می‌کند.

به طور کلی می‌توان گفت که در مثنوی خسرو شیرین، زن حاکمیت مطلق دارد هر چند به روش‌های مختلف در پی آزار و تسلیم او باشند، درایت و درک بالای شیرین و عمه و مربی او مهین بانو، خود فصلی جداگانه است که البته محیط زندگی و موقعیت اجتماعی‌شان در این امر بی تأثیر نیست.

نصیحت‌های بسیار شگف انگیز مهین‌بانو به شیرین در مورد چگونگی معاشرت با خسرو، در واقع موضوع یک تحقیق علمی و تربیتی در زمینه پرورش دختران می‌تواند باشد. اندیشه‌های نظامی در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی واخلاقی، در مقام مقایسه، بسیار عالی است و امروز بعداز گذشت هفتصد سال هنوز مفید وکاربردی است.

رفتار بسیار عالمانه مهین‌بانو، پس از فرار شیرین و باز گشتن به خانه، حکایت از آگاهی‌های بسیار ظریف نظامی از مسائل روان‌شناختی و تربیتی دارد. سکوت غم انگیز و اندوه‌بار لیلی خروش بیدار کننده‌ی، شیرین، هر کدام در جایگاه خود، ارزشمند و قابل بررسی و مطالعه است. و همان‌طور که پیش از این گفتیم، مکر و فریب‌های زنان نه در فطرت آنها است بلکه نوعی چاره جویی در برابر زور گویی مردان و جامعه‌ی مرد سالار است.

مثنوی‌های لیلی و مجنون وخسرو و شیرین، هر دو حقایقی از وضعیت زنان را در جوامع انسانی روایت می‌کنند واگر هم به ظاهر متفاوت یا حتی متناقض به نظر می‌رسند، راوی یک حقیقت تلخ‌اند و آن عدم توجه مردان به حقوق زنان وبالاتر از آن قضاوت‌های ظالمانه و نابخردانه درباره‌ی آنان است.

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

۱. قرآن مجید

۲. ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی، ۱۳۵۸، کشف المحجوب، به تصحیح ژوکوفسکی، تهران، طهوری

۳. افضل الدین بدیل بن علی نجار، خاقانی شروانی، ۱۳۵۷، دیوان ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار، چ دوم

۴. ابوالمعانی نصرالله منشی، ۱۳۶۲، ترجمه کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، بی‌نا، چ هفتم

۵. عتصامی پروین، ۲۵۳۵، دیوان، ابوالفتح اعتصامی، تهران، بی‌نا، چ هفتم

۶. حکیم ابومعین حمیدالدین ناصربن خسرو قبادیانی، بی‌تا، دیوان، به اهتمام مجتبی مینوی تعلیقات علی اکبر دهخدا، تهران، دنیای کتاب

۷. حکیم ابوالقاسم فردوسی، ۱۳۸۴، شاهنامه، ویرایش و گزارش شاهنامه، میرجلال‌الدین کزازی (نامه باستان) ج ۱ تهران، سمت

۸. حکیم ابوالقاسم فردوسی، ۱۳۸۵، شاهنامه، گزارش واژگان دشوار و بر گردان همه‌ی ابیات به فارسی روان، دکتر عزیزا... جوینی، دانشگاه تهران

۹. حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی، بی‌تا، دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، کتاب‌خانهٔ سنایی

۱۰. خرمشاهی، بهاءالدین، ۱۳۷۲، حافظ‌نامه، تهران، علمی و فرهنگی، صداو سیمای جمهوری اسلامی، چ پنجم

۱۱. رضا زاده‌ی شفق، ۱۳۶۷، گزیده او په نیشدها، تهران، علمی و فرهنگی، چ دوم

۱۲. رهی معیری، ۱۳۸۶، دیوان کامل به اهتمام کیومرث کیوان، تهران، مجید، چ هفتم،

۱۳. سعدی شیرازی، ۱۳۶۹، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، چ دوم

۱۴. شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری، ۱۳۷۰، منطق الطیر به اهتمام سید صادق گوهرین، تهران، علمی و فرهنگی، چ هفتم

۱۵. شمس الدین محمد حافظ، بی‌تا، دیوان، تهران، انجمن خوش‌نویسان ایران، چ ششم

۱۶. فاطمه علایی رحمانی، ۱۳۶۹، زن از دیدگاه نهج البلاغه، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی

۱۷. فخرالدین اسعد گرگانی، ۲۵۳۵، ویس ورامین، تهران، چاپ‌خانه بانک ملی ایران

۱۸. صفا، ذبیح الله، ۲۵۳۶، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، امیر کبیر، چ پنجم

۱۹. نظامی، الیاس، ۱۳۶۳، لیلی و مجنون، تصحیح و تحشیه وحید دستگردی، تهران، علی اکبر علمی، چ دوم

۲۰. نظامی، الیاس، ۱۳۶۳، خسرو و شیرین، تصحیح و تحشیه وحید دستگردی، تهران، علی اکبر علمی، چ دوم

۲۱. نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی خراسانی، بی‌تا، مثنوی هفت اورنگ، به تصحیح مدرس گیلانی، تهران، کتاب فروشی سعدی